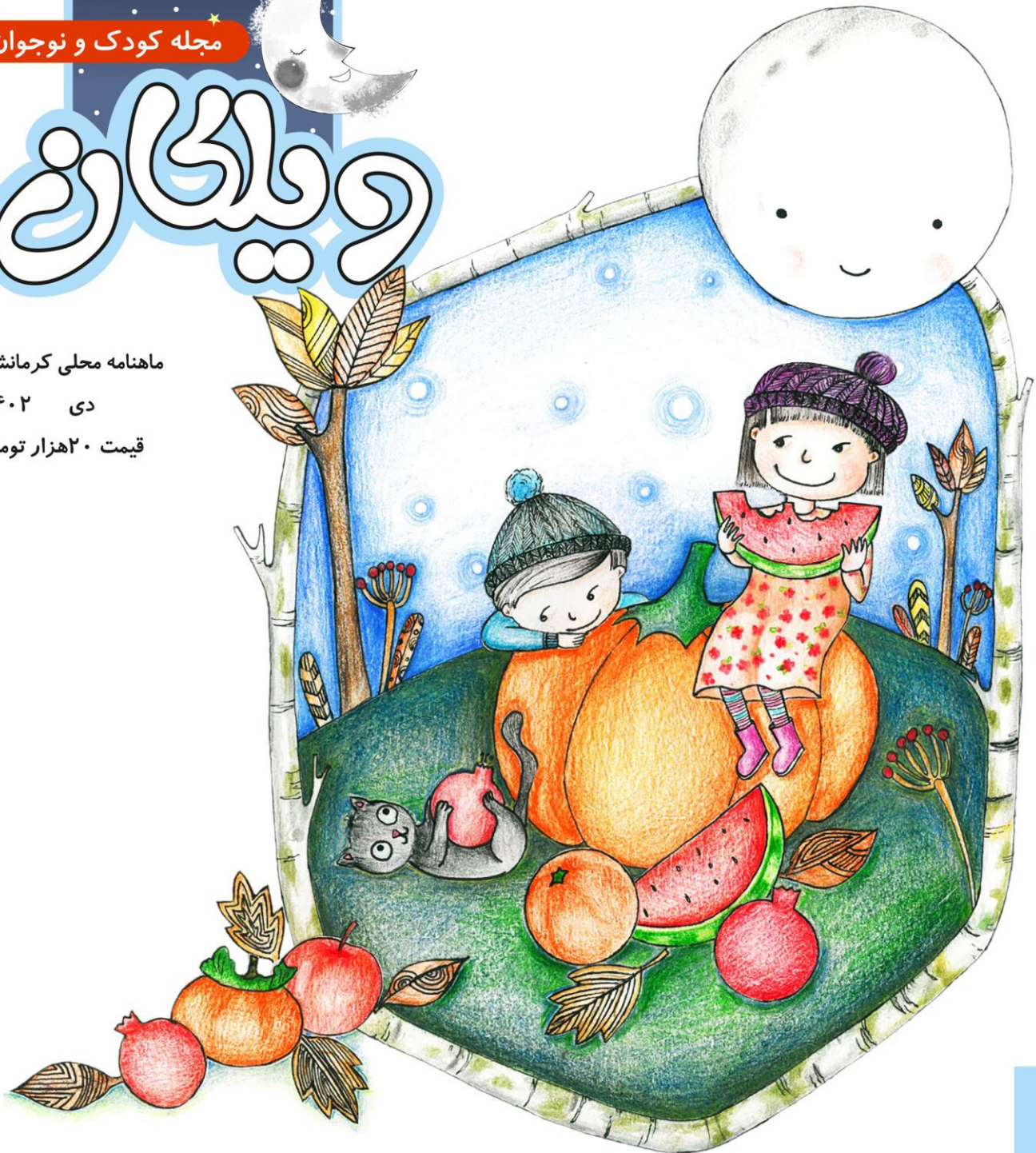


ویگانه

ماهنامه محلی کرمانشاه

دی ۱۴۰۲

قیمت ۲۰ هزار تومان



روزمار

۳ شعر

آشتی زمستان

۴ داستان

شهو یه لدا

۸ شعر کردی

تبان و چمچک شلم

۱۰ غذای محلی

تيله بازی چالان

۱۴ بازی محلی

پاداش کار خوب

۱۶ داستان آموزشی

تفاوت ها

۱۸ سرگرمی آموزشی

نقاشی های شما

۲۰ آثار ارسالی

جدول

۲۲ سرگرمی آموزشی

مدیر مسئول و صاحب امتیاز: عبدالله مرادی بلشتی
مدیر اجرایی: فرنگیس صفری / سردبیر: پریسا وکیلی
مدیر هنری: فائزه مظفری / مدیر تحریریه: پیوند فرهادی
طرح جلد: طاهره سعیدی / لیتوگرافی: حافظ / چاپ آزادگان
ویلکان شماره ۳۱ / تیراژ ۱۰۰۰۰ نسخه / قیمت ۲۰ هزار تومان
نشانی: کرمانشاه، خیابان مدرس، روبروی مسجد جامع،
مجتمع ایران طبقه دوم واحد ۷۲
حق چاپ محفوظ است و برداشت از مطالب
نشریه منوط به اجازه‌ی کتبی می باشد

📧 @Wilkan_m 📞 ۰۹۱۹۹۷۷۱۳۴ 📱
✉ Wilkanmagazine@gmail.com
📞 ۰۳۳-۳۷۲۹۴۴۶۹ 📱 @Wilkan_m

روز مادر

خدای مهــــــــــــــــــــربانم!
خدای بی نظیــــــــــــــــــــم
بگو بــــــــــــــــــــرای مامان
چه هدیه ای بگیــــــــــــــــــــرم؟

خدای من تو بفرســــــــــــــــــــت
برای من نشــــــــــــــــــــانه
خرید هدیه زیبــــــــــــــــــــاست
ولــــــــــــــــــــی بدون چانه

چه کیف پول خوبــــــــــــــــــــی!
نوشته شش صد و بیست!
نشــــــــــــــــــــانه ی قشــــــــــــــــــــنگی ست
خدای من چه عالیــــــــــــــــــــست!

بــــــــــــــــــــرای روز مادر
چه هدیه ایســــــــــــــــــــت این کیف!
درســــــــــــــــــــت قدر پولم
بدون قــــــــــــــــــــرض و تخفیف

شاعر: پیوند فرهادی
تصویرگر: زهرا منتظری

آشتی زمستان

به کوه رفت و سنگ بسیار بزرگی را در بالای کوه برداشت و به زمین کوبید. زمین نفس کشید و سرما از این منطقه بیرون رفت. از آن زمان تا به امروز سال به سال باران و برف کمتر می بارد معلوم است که زمستان قهر کرده است.

مردم گفتند: چه کنیم زمستان با ما آشتی کند؟ پیرمرد گفت: ما باید هدایا و سوغاتی هایی را برای او ببریم و از او بخواهیم ما را ببخشد، من درخت کهنسالی کنار چشمه پیرسراب می شناسم حتما او جای زمستان را می داند.

روز بعد اهالی روستا هدایا را بارالاغ ها کردند و به راه افتادند، ساعتی از ظهر نگذشته بود که به محل چشمه پیرسراب و درخت کهنسالش رسیدند نزدیک تر رفتند و از درخت پیر احوال زمستان را پرسیدند.

فصل پاییز به پایان رسیده بود در حالیکه آسمان خیال آشتی با مردم را نداشت. چشمه ها یکی پس از دیگری خشک می شدند و آبی برای کشت و زراعت نبود. مردم نگران و هراسان دورهم جمع شدند شاید چاره ای برای مقابله با خشکسالی پیدا کنند.

هرکس نظری می داد؛ یکی می گفت: بهتر است کنار رودخانه سدی بسازیم و جلو گذر آب را بگیریم. دیگری می گفت: بهتر است محصولات کم آب بکاریم؛ مثلاً: به جای کاشت برنج و ذرت نخود بکاریم. مرد سالخورده ای گفت: من می دانم چه اتفاقی افتاده: زمستان با مردم این منطقه قهر کرده، ما باید برویم از او معذرت خواهی کنیم.

همه با تعجب گفتند: مگر زمستان قهر می کند؟ پیرمرد گفت: داستان پسر صیاد را نمی دانید؟ ریش سفیدان سوری تکان دادند و جوانان به یکدیگر نگاه کردند. پیرمرد سالخورده ادامه داد: در روزگاران قدیم، اواخر زمستان برف سنگینی بارید و تقریباً تمام خانه ها را زیر برف غرق کرد. آذوقه مردم کم کم داشت تمام می شد. در آن میان پسر صیاد پیر داوطلب شد به جنگ زمستان برود و او را بیرون کند.




اهالی بعد از طی مسیری به غار تاریک و سردی رسیدند. ته غار تکه‌ای یخ روی تخته سنگ سیاهی می‌درخشید. مردی جوان جلورفت و زمستان را صدا زد در حالی که صدایش در غار می‌پیچید: «آهای زمستان بیدار شو.» ناگهان زمستان تکانی خورد و گفت: شما که هستید؟

مردم گفتند: ما اهالی روستای پایین هستیم، آمده ایم از تو بخواهیم دوباره به روستای ما بیایی و برف و باران برای ما بیاوری.

زمستان هنوز کار پسر صیاد را فراموش نکرده بود اما خودش هم برای باریدن برف و خوشحال کردن مردم روستا دلش تنگ شده بود.

او نشانی زمستان را داد و گفت: درون غاری تکه‌ای یخ از آخرین برف زمستان باقی مانده که همان زمستانی است که پسر صیاد از اینجا بیرون راند.





بنابراین برای آنها شرطی گذاشت و گفت: اگر قول بدهید که دیگر ناشکری نکنید، نعمت‌های خدا را هدر ندهید و از آب درست استفاده کنید حاضرم دوباره به روستای شما بیایم. همه قبول کردند. زمستان گفت: امشب بلندترین شب سال است باید جشن بزرگی برپا کنید و تمامی اهالی روستا را به این جشن دعوت کنید.

مردم با خوشحالی به روستا برگشته و به خانه‌ی کدخدا رفتند. جارچی به بلندترین نقطه روستا رفت و همه مردم را به خانه کدخدا دعوت کرد.

هر کس چیزی با خودش آورد؛ از تخمه آفتابگردان و کدو، شیره سیب و کشمش گرفته تا قیسی، بادام، گردو و انار. بر روی سفره بزرگ خانه کدخدا چیدند.

بعد از خوردن تنقلات و بازی‌های محلی، ریش سفیدان مجلس برای بچه‌ها از متل‌ها و خاطرات گذشته خود با زمستان تعریف کردند و زمستان هم خوشحال بود که مردم هنوز برف را به خاطر دارند. زمستان از بر خورد خود با پسر صیاد برای اهالی تعریف کرد و گفت: به پسر صیاد گفتم: زمستان در کنار سختی‌هایی که دارد نعمت خداست و خشکسالی و کم‌آبی را از بین می‌برد اما پسر صیاد سنگ را بالا برد و دل من را شکست.

شب از نیمه گذشت مردم روستا با بیم و امید به خانه‌هایشان رفتند. زمستان در حالی که لبخند میزد در این فکر بود که فردا اهالی باید تمام روز مشغول برپا کردن کرسی و لحاف باشند. هوا که روشن شد بچه‌ها شادی کنان در میان برفی که برای اولین بار می‌دیدند جست و خیز می‌کردند.

نویسنده: امیرمحمد مرادی
تصویرگر: نیکزاد اکبری گاکیه

شب‌بیدا

بِلدا دوباره آمد
همه به خانه‌ی پدربزرگ می‌رویم
حافظ می‌خوانیم و می‌خندیم
در این شب لذت بخش و زیبا

همه دور هم جمع می‌شویم
بزرگ‌ها و بچه‌ها با همدیگر
دست می‌زنیم و آواز می‌خوانیم
و به نوبت قصه می‌گوییم

کلوچه هم شیطنت می‌کند
هندوانه می‌رقصد
نارنگی چشمک می‌زند
انار هم خیلی خوشمزه‌است

شهو یه‌لدا

یه‌لدا هم هات دوواره
گیشْت چیمنه مال باوه
حافز خوه‌نیم و خه‌نیم
وه‌ی شهو له‌زه تاوه

نیشیمن له دور یه‌ک
گه‌ورا و منال گه‌رد یه‌ک
چه‌پ کو‌تیم ،ئاواز خوه‌نیم
مه‌تل توشیم ته‌ک وه ته‌ک

بژی سه‌ره قوتی کیند
هه‌ل په‌رکه کیدن شامی
چه‌و قریند نارنگی
ئه‌نار چ خوه‌شه تامی

شاعر: زوهره پناه‌هی
نگارگیش: فاتیمة موسه‌وی



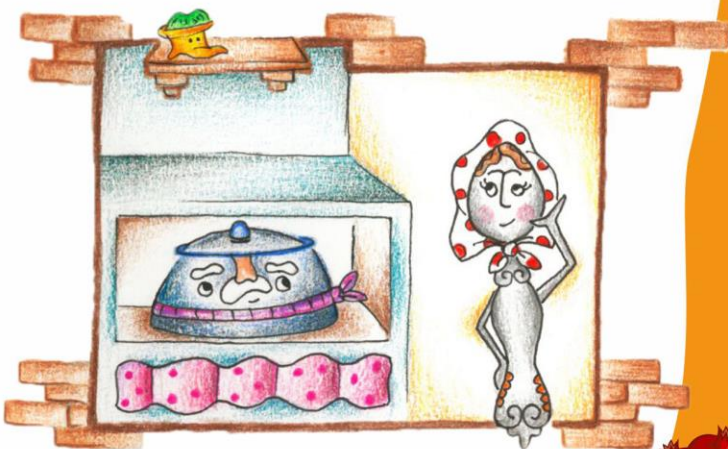
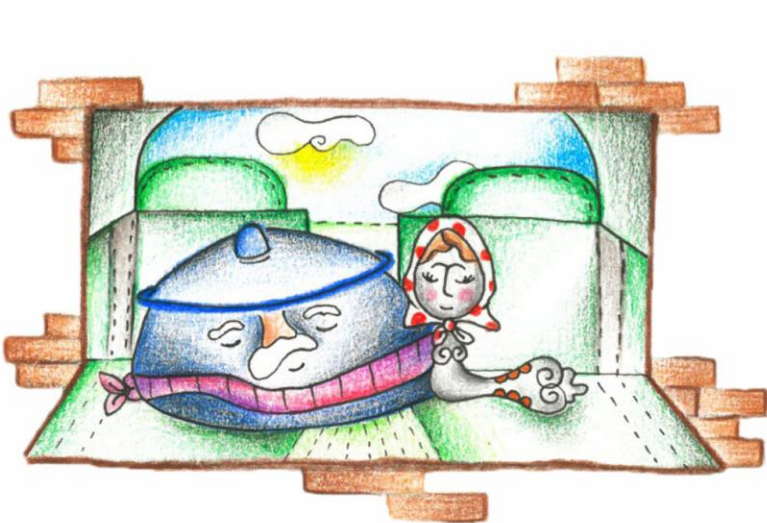
تیان و چمچک

شلم

وقتی به روستای خاله رسیدند و آمدند که تیان را از ماشین پیاده کنند دیدند که چمچک هم همراه او آمده است. آنها را بردند آشپزخانه و کنار دیگر وسایل گذاشتند. در آشپزخانه که بسته شد وسایل آشپزخانه دور تیان و چمچک جمع شدند و به آنها خوش آمد گفتند.

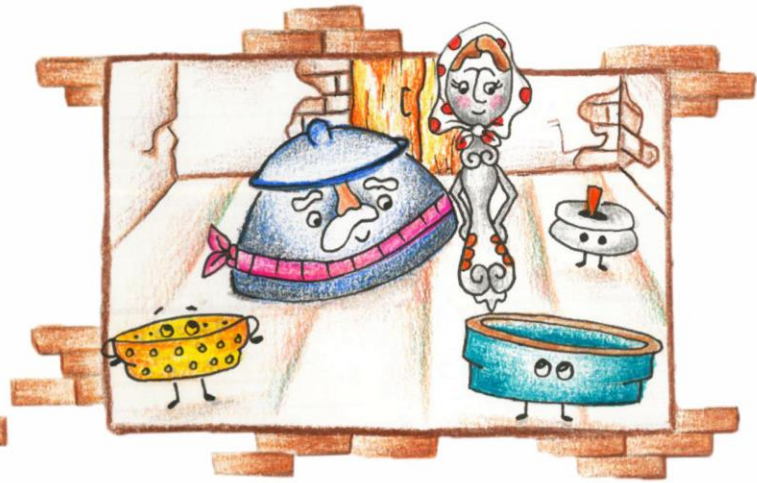
چمچک گفت: من و تیان دوستان شما هستیم که از شهر آمدیم. تیان گفت: کسی می دونه چه خبره که ما رو آوردن کمک شما؟ لانجین جلو آمد و گفت: گویا قراره شلم درست کنیم. چون همه مردم دوینه و شلم درست می کنند ظرف کم آمده. چمچک گفت: ای جان پس ما هم برای درست کردن شلم با شما همکاری می کنیم.

یک شب خانم خانه داشت تلفنی با خاله اش صحبت می کرد و می گفت: خاله جون فردا داریم میایم روستا، چیزی نمی خوام برات بیاریم. تیان و چمچک با شنیدن این حرف گوششان تیز شد. چمچک گفت: کاش می شد ما هم می رفتیم. تیان گفت: خودتو بنداز تو کیف و برو. چمچک گفت: تو چیکار می کنی؟! تیان و چمچک گرم صحبت بودند که یک جمله نظرشان را جلب کرد. خانم گفت: چشم خاله. تیان را هم با خودمان می آوریم. چمچک گفت: بفرما شما از ما جلوتر راه افتادی. تیان گفت: نگران نباش تو را هم با خودم می برم.

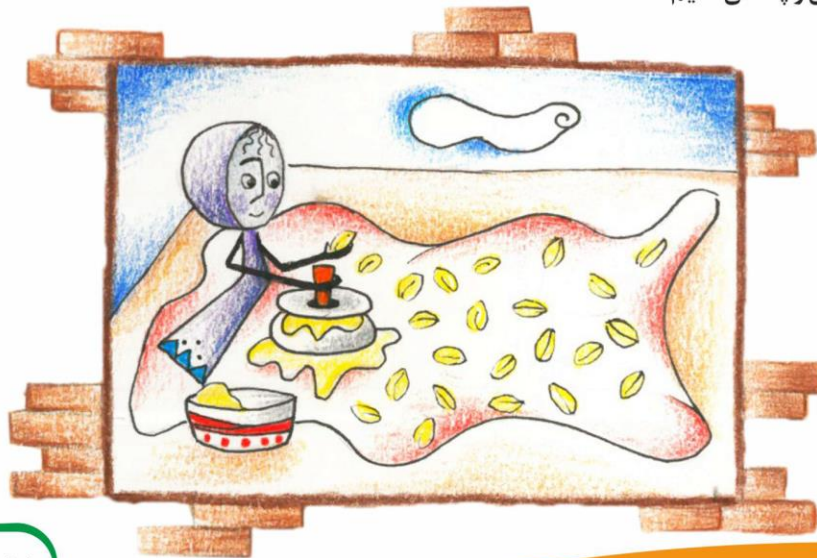




گندم‌ها که خشک شدند، ملاقه آسیاب دستی سنگی را صدا زد و گفت: آماده باش که گندم‌ها بیان بروششان کنی. گندم‌ها بعد از اینکه از آسیاب دستی گذشتند و بروش شدند توی تیان رفتند.



فردای آن روز گندم‌های تازه برداشت شده از مزرعه را آوردند تا کنار رودخانه ی زلال و زیبای روستا بشویند. گندم‌های شسته شده را داخل «آش پالو» ریختند و به پشت بام خانه بردند. ملاقه گفت: گندم‌ها روی پلاس پهن بشید که هم زمان با خشک شدن دست چین و پاکتان کنیم.





بعد از پخته شدن، آلوها رفتند توی آشپالو تا از این صافی بگذرند و هسته و پوستشان جدا بشود. چمچک که یک گوشه نشسته بود داشت به دقت مراحل تهیه شلم را نگاه می کرد گفت: ملاقه، اون گوجه های پوست کنده را می خوای چیکار؟! باید اونا هم به این مواد اضافه بشن. ملاقه گفت: آره این گوجه های ترش، هم به شلم رنگ میدن هم خوشمزه ترش می کنند.



ملاقه گفت: بروش ها بعد از اینکه با آب داخل تیان چند تا قل خوردید توی لانجین بنشینید تا بقیه مواد آماده بشن. سپس ادامه داد: تا بروش ها سرد میشن آلوچه آشی، آلو سیاه، آلو بخارا بیابید، خانوادگی توی تیان پخته بشید.

حالا همه مواد همراه با بروش برید توی لانجین‌ها و تیان که با اضافه کردن نمک چند روز بمانید.
 ملاقه و چمچک هر روز می‌رفتند و مواد را زیر و رو می‌کردند. کمی از آن می‌چشیدند تا بعد از یک هفته هر وقت ترش مزه شدن آنها را ببرند برای خشک کردن.
 چمچک و ملاقه شلم‌ها را اندازه یک کف دست کمتر، روی پونه‌هایی که از کنار چشمه چیده شده بودند و روی پشت بام پهن کرده بودند گذاشتند، تا خشک شود.
 ملاقه گفت: بعد از چهار پنج روز می‌توانیم شلم‌ها را جمع کنیم.



نویسنده: عبدالله مرادی
 تصویرگر: نیلوفر الماسی تبار

آش پالو: صافی، آبکش
 لانجین: نشست بزرگ سفالی با لعاب داخلی آبی رنگ
 پلاس: پارچه‌ی ضخیم نخی
 بروش: گندم کوبیده شده



چالان

تيله، تشيله، گلو يا مردک به گوی های شیشه‌ای و گاهی سنگی می گویند که یکی از وسایل بازی قدیمی بوده است. با این ابزار، بازی های متنوعی انجام می شد که در شماره قبل بازی تنب را توضیح دادیم و این بار می خواهیم بازی چالان را برایتان بگوئیم و شما آن را با دوستانتان بازی کنید.

این بازی می تواند دو تا هر چند نفره اما به صورت انفرادی در زمین خاکی یا حداقل مکانی با یک چاله کوچک انجام شود.

چاله ای به قطر حدودی ۷ سانتی متر و عمق ۲ تا ۳ سانتی متر حفر کنید. خطی به فاصله حدود یک و نیم تا دو متر از چاله بکشید.

برای اینکه مشخص شود چه کسی بازی را اول شروع کند از روی خطی به سمت چاله تيله هایتان را پرتاب کنید. هر کس تيله اش را داخل چاله بیندازد یا نسبت به دیگران به چاله نزدیک تر باشد بازی را شروع خواهد کرد.

اگر چند نفر تيله را داخل چاله انداختند آنها برای نبر اول بودن مجدد از روی خط، تيله را پرتاب می کنند.

حالا که ترتیب پرتاب کنندگان مشخص شد شروع به پرتاب تيله از روی همان خط به سمت چاله می کنند. بعد از اینکه همه پرتاب کردند، هر کس که تيله اش داخل چاله افتاده می تواند تيله را به سمت تيله‌هایی که اطراف چاله افتاده‌اند پرتاب کند. هر تيله ای را که بزند مال او می شود.

همه بازیکنان باید سعی کنند تيله‌هایشان را داخل چاله بیندازند و به سمت تيله‌های دیگر پرتاب کنند. کسی که تيله اش ضربه خورده از این مرحله بازی خارج می شود اما کسی که تيله را زده در بازی می ماند و به بازی ادامه می دهد و می تواند دوباره تيله اش را به چاله بیندازد و به سمت تيله‌های دیگر پرتاب کند.

بازی در هر مرحله آنقدر ادامه پیدا می کند که تنها یکی از دو نفر آخر به تيله دیگری ضربه بزند و تيله او را هم ببرد.

برای مرحله بعدی همه بازیکنان می توانند مجدداً به بازی برگردند. هر کس تيله بیشتری برده باشد برای مرحله بعدی نفر اول پرتاب تيله از روی خط شروع می باشد.

در نهایت هر کس بیشترین تيله را ببرد برنده بازی می باشد.



نویسنده: عبدالله مرادی
تصویرگر: عاطفه احمدی





پاداش کار خوب



صدای پیامک که آمد پدر سارا گوشی را برداشت. پیامک را که باز کرد گفت: خوب اینم قبض گاز ببینم چقدر باید برای پول گاز کنار بذاریم؟ یک بار دیگر با دقت بیشتر گوشی را نگاه کرد و گفت: این دیگر چه جور قبضی بود!؟

سارا که کنار پدر نشسته بود گفت: بابا چون چی شده؟ پدر سارا گفت: نمی دانم یه قبض گاز آمده که روش نوشته پاداش خوش حسابی.

جای هزینه مصرف گاز هم نوشته بستانکار ۳۴۵ هزار تومان! در، پنجره، بخاری و دماسنج نگاهی به سارا انداختند، سارا که انگار منتظر شنیدن این حرف بود جیغ بلندی کشید و گفت: هورا موفق شدیم.

پدر با تعجب بیشتر گفت: میشه من رو هم در جریان بزاری؟! سارا گفت: یه آفایی اومد مدرسه و به ما راه‌های صرفه‌جویی گاز رو یاد داد. بعد گفت: اگه مصرف امسال شما از سال گذشته توی همین مدت کمتر بشه، شرکت گاز به شما هدیه میده. مدیر مدرسه گفت: هر دانش‌آموزی بتواند صرفه‌جویی بیشتری بکند پیش ما هم یه جایزه داره. مادر سارا که چایی و نان برنجی آورده بود گفت: بفرمایید اینم شیرینی این موفقیت.

پدر سارا گفت: بگو ببینم سارا خانم چکار کردی که مصرف گاز رو این قدر کم کردی؟

سارا گفت: اصلاً کار سختی نبود، دمای خانه رو با یه دماسنج اندازه می‌گرفتم و وقتی خانه به دمای مناسب ۱۸ تا ۲۳ درجه می‌رسید به جای اینکه گوشه‌ی در یا پنجره را باز بذارم که هوای خانه عوض بشه بخاری را کم می‌کردم.



پاییز یادتونه همش می گفتم: برای کاردستی نوار درزگیر می خوام، اون نوارها را آوردیم و به کمک داداش محمد بین درز پنجره‌ها چسباندیم.

پدر که از صمیم قلب داشت به بچه‌هایش افتخار می کرد گفت: خب دیگه چه کارایی کردین که این سرمایه ملی را برای بچه‌های خودتان حفظ کنین؟ سارا گفت: شما که همش می گین گرمایی هستیم و با زیرپوش توی خونه می چرخین، ولی ما تصممیم گرفتیم توی خونه و موقع خواب یه لباس نسبتاً گرم بپوشیم که دیگه نیاز نباشه بخاری‌ها رو بالا بزنیم.

پدر سارا گفت: منم به پاس این کار خوبی که شما انجام دادین مبلغ پاداش و مقدار هزینه مصرف گاز پارسال رو به تو و داداشت میدم که هرچی دوست داشتین برای خودتون بخرین.

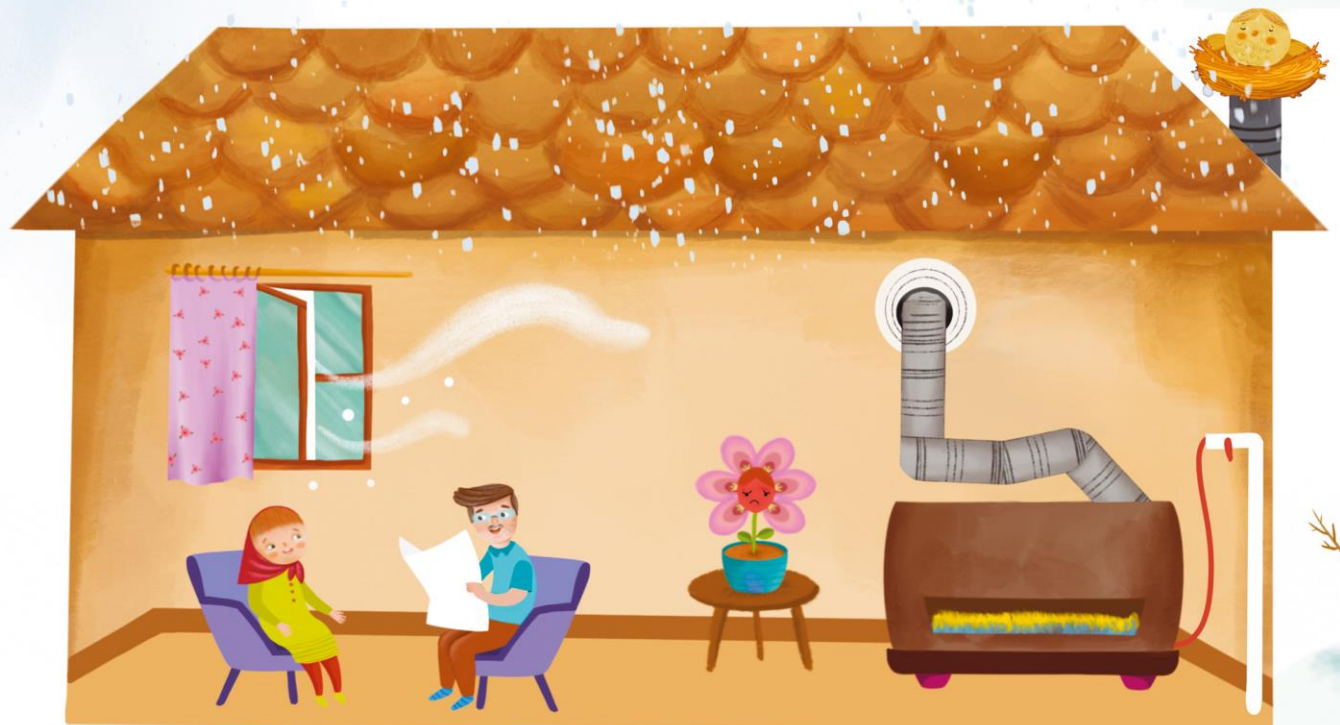
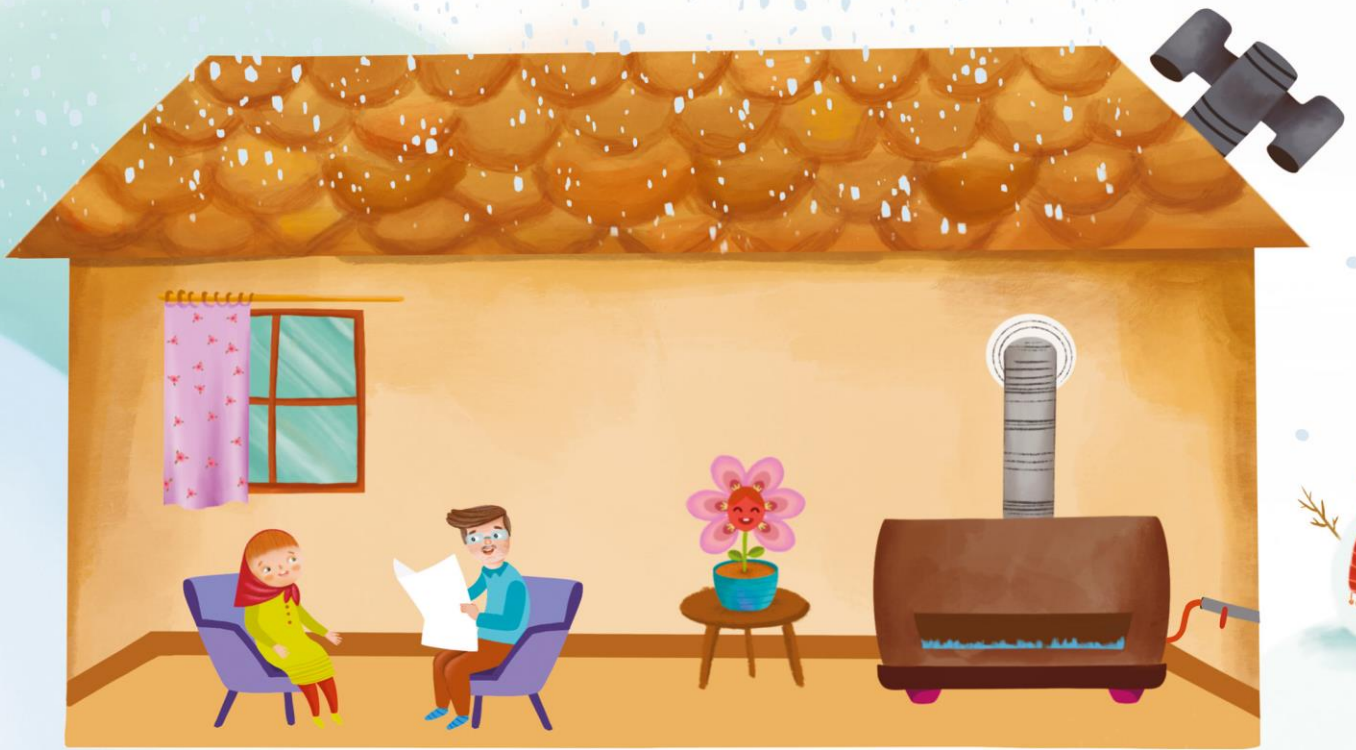
نویسنده: زهره پناهی

تصویرگران: فروزان فرزین

فاطمه موسوی



روابط عمومی شرکت گاز استان کرمانشاه



با فرا رسیدن فصل سرما رعایت نکات ایمنی برای پیشگیری از مسمومیت با گاز مونوکسید کربن ضروری است.

به منظور پیشگیری از گاز گرفتگی، استفاده از وسایل گازسوز ایمن، ضروری است.

چند نکته ی مهم در رابطه با استفاده از وسایل گازسوز گفته شده است،

شما بچه های گل چندتای دیگه بهش اضافه کنید...

۱- استفاده نکردن از درزگیر برای همه ی پنجره ها

۲- استفاده از شیلنگ استاندارد

.....

.....

.....

.....

.....

راستی بچه ها !

تعدادی تفاوت بین دو تصویر وجود داره

بگرد و اونارو پیدا کن...

تصویرگر: ملیحه شاهعلی



نقاشی های شما



دل آرام سعیدی ۸ ساله

سلنا حقی ۸ ساله



حسین فروشانی ۸ ساله



علی اکبری ۹ ساله



آنیسا خالوندی ۸ ساله



نفس کریمی ۸ ساله



مایا مظفری ۸ ساله



مها دارابی ۵ ساله



ستاره الفتی ۱۰ ساله



یامین حیدری ۸ ساله



سلام بچه‌های عزیز!
جدول زیر رو کامل کنید.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
■							
		۸	■				۷
		■		۱			■
	■				■		
		۹	■	■			۶
۴		■	۳			■	
■					■		۲
		۵		■			
							■

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹

افقی

۱- این میوه در شب یلدا جایگاه خاصی دارد ۲- این میوه هم در شب یلدا مصرف می‌شود- واحد شمارش گوسفند ۳- مخالف خنده- شهری نزدیک تهران ۴- چیز- نزدیک نیست ۵- سازنده ساختمان- سقف دهان ۶- فریاد عدالت- رmq آخر ۷- زیر پامانده- شیوه ۸- زنده به آنیم- ورم ۹- کتابی که آن را در شب یلدا می‌خوانند

عمودی

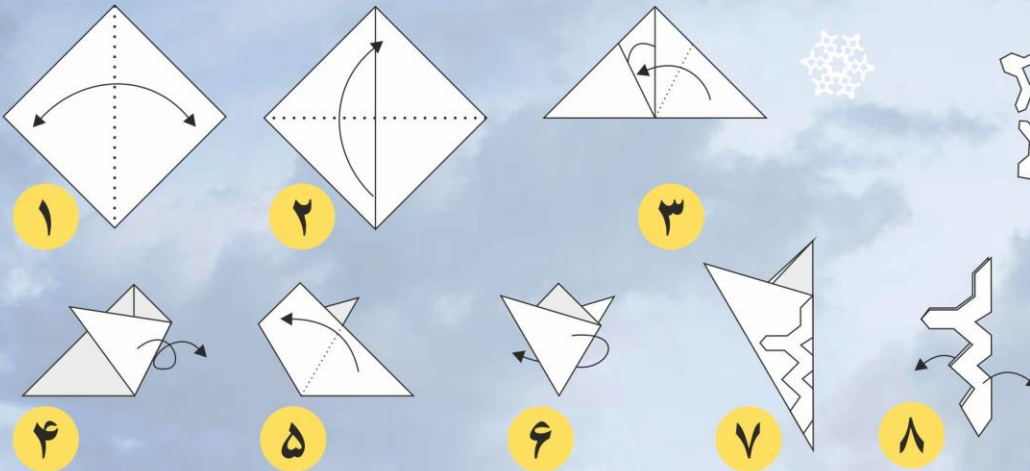
۱- علامت جمع- نام دیگر شب یلدا ۲- شرم آور- استعداد و توانایی ۳- درخت اعدام- اسم ترکی- یازده ۴- سیاه‌رگ- مخفف حرف شرط ۵- خدای درویش- در حال دويدن ۶- ماده نیست- حرف پوست کنده- ظاهر ساختمان ۷- سگ گزنده- بدن ۸- محل نمایش فیلم- عدد یک رقمی

از ترکیب حروف خانه های شماره دار، رمز جدول به دست می آید

طراح جدول: رسول نادری

رمز جدول:

اورپیگامی



۱۴۰۲ دی

ویگامی

۲۲



چاپ آثار هنری ادبی شما کودکان عزیز در مجله ویلکان؛



تنها کافی است از طریق یکی از
راه‌های ارتباطی زیر نقاشی، داستان،
دل نوشته و هر اثر هنری ادبی دیگری
را که دارید برای ما ارسال کنید.

@Wilkan_m ۰۹۱۹۹۱۷۷۱۳۴
Wilkanmagazine@gmail.com
۰۸۳-۳۷۲۹۲۴۲۹ @Wilkan_m

فرم اشتراک مجله ویلکان

نام و نام خانوادگی: تلفن: نشانی پستی:

کد پستی:

اشتراک ۶ شماره

هزینه اشتراک مجله : ۱۲۰ هزار تومان

هزینه ارسال : ۶۰ هزار تومان

فرم اشتراک را به صورت کامل و خوانا تکمیل کنید. وجه را به کارت شماره ۰۳۰۷۹۸۳۰۱۴۱۸۰۶۳۶۲

به نام عبدالله مرادی واریز کنید و از طریق یکی از راه‌های ارتباطی زیر برای ما ارسال کنید

اشتراک های بالای ۵۰ نسخه از تخفیف ویژه برخوردار خواهد بود. برای کسب اطلاعات بیشتر با

شماره ۰۸۳-۳۷۲۹۲۴۲۹ و یا همراه ۰۹۱۹۹۱۷۷۱۳۴ تماس حاصل فرمایید.



فراخوان جمع آوری لباس گرم زمستان ۱۴۰۲

مؤسسه نیک بنیادان مهرگان
کمک به کودکان در حال تحصیل

- سعدی، چهار راه دانش سرا،
- ساختمان گلستان، واحد ۵
- ۰۹۹۰۳۷۲۷۰۸۳ (۹۸)۰۳۷۲۲۴۱۴۴ (۹۸)۸۳
- بانک سامان: ۰۸۸۹۲-۱۵۷۱-۸۶۱۰-۶۲۱۹
- telegram.me/mehrgaan



نیک بنیادان مهرگان